



حمید ناصری مقدم / فیلمساز  
او درباره این موضوع نوشته که چرا سریال به سینما نزدیک‌تر است



# سریال خوب زنده است



شیمی به نام «والتر وایت» که متوجه می‌شود سرطان ریه دارد و زمان زیادی برای زندگی ندارد و این فکر به ذهن‌اش می‌رسد تا وضع مالی خود را بهبود ببخشد تا پس از مرگ، همسر و پسر معلول‌اش در رفاه باشند. اما راهی را که او انتخاب می‌کند راه معمول و طبیعی نیست. او به همراه یکی از شاگردان‌اش شروع به تهیه مواد مخدر شیمیایی می‌کند و در طول سریال برپایی امپراطوری «هایزنبرگ» را شاهد هستیم. سریال نکات دراماتیک و جذاب ریز و درشتی دارد. پیوند داستان خانواده با کسب و کار خلاف عرف و قانون و از طرفی همذات‌پنداری ما با این شخصیت خبیث اما دوست‌داشتنی یکی از مهم‌ترین نقاط قوت این سریال پنج فصلی است. و اشاره‌ای هم

می‌کنم به زیباترین و دراماتیک‌ترین دیالوگ سریال «برکینگ بد»، جایی که «هایزنبرگ» (والتر وایت سابق) می‌گوید: من در خطر نیستم، من خودم خطرمن. بعدها یک اسپین آف (فیلم یا سریالی که از یک فیلم یا سریال دیگر مشتق شده باشد) هم از این سریال ساخته شد: «بهتره با سال تماس بگیر» و این بار «باب آدنکر» (سال گودمن) در نقش اصلی ظاهر می‌شود. سریال جذاب دیگری که سه سال بعد از «برکینگ بد» پخش‌اش آغاز شد و بین مخاطبان خاص و عام مورد استقبال قرار گرفت «بازی تاج و تخت» بود. سریالی اقتباسی در هشت فصل که

تاریخی و حماسی محسوب می‌شود اما در تاریخ و جغرافیایی تخیلی و برساخته ذهن آقای «جورج آر. آر. مارتین». سریال سه خط داستانی مهم دارد: اولی مربوط به جنگ بین خانواده‌های اشرافی برای به دست آوردن تخت پادشاهی هفت اقلیم است. دومی نزدیک شدن زمستانی سخت و هجوم موجودات افسانه‌ای خبیث به هفت اقلیم هست و سومی تلاش وارتان پادشاه کشته شده (ستارک) برای بازپس‌گیری تخت پادشاهی پدرش است. حالا که از آقای مارتین به‌عنوان نویسنده رمان «بازی تاج و تخت» اسم بردم، این را هم اضافه کنم که گرچه در فیلم‌های سینمایی کارگردان به‌عنوان مؤلف اثر شناخته می‌شود اما در سریال‌ها مهم‌ترین نام، خالق آن است. خالق سریال معمولاً به‌عنوان مؤلف اثر شناخته می‌شود و بالاخره در این گونه دراماتیک نویسنده‌ها توانسته‌اند پیروز این مبارزه باشند البته به حق و بجا. خالقین سریال مغز متفکر این آثار هستند. ■

«میشل استروگوف» که فقط قسمت اول آن پخش شد (منظور بعد از انقلاب است) و باید بگوییم که حالا به راحتی می‌شود از اینترنت دانلود کرد. (به‌نظر من بهتر است پیش از طرح صیانت داندلدهای‌تان را انجام دهید.)

اما امریکایی‌ها در بیست سال اخیر انقلابی به پا کرده‌اند که آرتیست‌های طرفدار فیلم هنری هم نتوانسته‌اند مقاومت کنند و دست‌کم یکی دو تا سریال را با علاقه پیگیری کرده‌اند. امریکایی‌ها جهش بزرگ‌شان را با «سوپرانوها» انجام دادند، سریالی گنگستری، مافیایی، محصل کمپانی اچ.بی.او. پیشتر از آن البته یکی دو سریال کم‌دی راه را برای نسل جدید مجموعه‌های تلویزیونی باز کرده بودند:

«ساینفیلد» و «فرندز» (دوستان). مجموعه‌هایی که به سینکام مشهور شده‌اند (نشانه بارز آنها صدای خنده حضار فرضی ست) که در فارسی می‌گوییم: کم‌دی موقعیت. بعدها این روند ساخت سینکام با «آشنایی با مادر» و «تئوری بیگ بنگ» و اداره ادامه پیدا کرد که حتماً یکی از آنها با دست‌کم یک قسمت از یکی از آنها را دیده‌اید و اگر اهل یادگیری زبان انگلیسی باشید دو سریال «دوستان» و «آشنایی با مادر» را بیشتر از بقیه به شما توصیه می‌کنند تا بهتر با زبان و فرهنگ و زندگی انگلیسی‌زبان‌ها آشنا شوید و یاد بگیرید.

سریال دیگری که آن سال‌ها محبوب شد، «لاست» (گمشدگان) بود. یادم هست که تمام قسمت‌هایش را یک‌جا روی بیست، سی تا دی.وی.دی داشتم و چند سال پیش همه را یک‌جا دور ریختم. لاست را از آمیز است و فلسفی و متافیزیکی و خلاصه اینکه بسیار

چالش‌برانگیز. مخاطب را دعوت می‌کند به حل معما، به حدس زدن پی‌درپی و در نهایت به تفکر. در زمان حرکت می‌کند، پیچیده است و تعدد شخصیت و قصه دارد. همان سال‌ها بود که دو سریال دیگر هم روی بورس آمد که اصلاً پیچیدگی نداشتند و فلسفی هم نبودند اما تا دلتان بخواهد هیجان داشتند و اجازه نفس کشیدن به مخاطب را نمی‌دادند: «فرار از زندان» و «بیست و چهار». فرار از زندان را دوبار دیدم و مدام از خودم می‌پرسیدم که نویسنده چطور و مدام شخصیت‌هایش را توی مخمصه گرفتار می‌کند و باز چطور نجات‌شان می‌دهد. یکی از جذابیت‌های سریال‌های طولانی برای ما این است که در طول تماشای سریال و با تغییر روند داستان و شخصیت‌ها، همذات‌پنداری‌مان هم تغییر جهت می‌دهد. یک نمونه برای من و در طول تماشای همین «فرار از زندان» اتفاق افتاد و همذات‌پنداری‌ام با «الکس ماهون» در فصل چهار بود در حالی که در فصل دوازدهم این شخصیت ضد قهرمان متغیر بودم.

یکی از سریال‌هایی که هنری‌پسندان آن را تماشا کردند «برکینگ بد» بود که بشدت مورد استقبال قرار گرفت. داستان یک معلم

➔ به‌نظم سریال‌ها به صنعت سینما نزدیک‌ترند تا فیلم‌ها. احتمالاً پیش‌نیامده که مثلاً یک سریال هنری ساخته شود و سازندگان آن به بازگشت مالی‌اش توجه نداشته باشند، حتی در خلاقانه‌ترین و پیچیده‌ترین و هنری‌ترین حالت یک سریال، باز هم کمپانی سازنده و تهیه‌کننده به بازگشت سرمایه و سود فراوان فکر می‌کنند. اگر یک تجربه‌گرایی در سریالی اتفاق بیفتد باز در جهت جذب مخاطب بیشتر است نه صرفاً ماجراجویی سازندگان آن. موفقیت سریال‌ها در گرو جذب مخاطبان بیشتر است و چه بهتر که آنها را آنقدر تشنه لب نگه دارد تا داستان به فصل‌های بعدی هم کشیده شود. در برخی نمونه‌های کم‌ارزش ترکی یا کره‌ای یا کلمبیایی که اصلاً تعداد قسمت‌های یک فصل به بالای صد و دویست و سیصد می‌رسد. سوای کیفیت، اینها نمونه‌های خوبی برای نشان دادن کارخانه سری‌سازی صنعت هنرهای نمایشی هستند.

سریال‌های خوب تلویزیون ایران اغلب برای ما خاطره شده‌اند و گاهی حس نوستالژیک مخاطبان خاص فیلم و سریال را تحریک می‌کنند. از «سربداران» گرفته تا «روزی روزگاری» و بعدتر «امام علی (ع)». اما کیفیت سریال‌های تلویزیون به مرور آنقدر پایین آمد که مردمی‌ترین نمونه این سال‌ها به‌نام پایتخت تمام شد. ولی از آنجا که عطش تماشای سریال‌ها فرو نمی‌نشیند، سازندگان به‌سمت شبکه‌خانگی کشیده شدند، گرچه صدا و سیما کشور عزیزمان در تلاش است تا سطح این مجموعه‌ها را نیز پایین بیاورد اما فعلاً روند بدی شکل نگرفته و اتفاقات خوبی در جریان است. نمی‌خواهم سطح مجموعه‌های نمایش خانگی را با هم مقایسه کنم اما دست‌کم سریال «شهرزاد»، با تمام حواشی‌اش که البته در کشور عزیزمان دور از انتظار هم نیست، مثال خوبی برای سریال‌سازی این سال‌هاست و فراموش نکنیم که پدیده منحوس کرونا هم کمک کرد تا پلتفرم‌های نمایش خانگی قدرت بگیرند و در این رقابت هم آنها پول خوبی به جیب بزنند و هم مخاطبان طعم شیرین سریال ایرانی را دوباره حس کنند.

من از این روند کج‌دار و مریز دفاع نمی‌کنم، بخصوص زمانی که پای مقایسه با جریال سریال‌سازی آن طرفی‌ها به میان بیاید. پیشترها که فیلم‌های درست و حسابی را روی نوار ویدئو و قاچاق می‌دیدیم «ارتش سری» و «پوارو» و «شرلوک هولمز» جولان می‌دادند. یکشنبه‌ها «ناوارو» را می‌دیدیم که فرانسو بود. خلاصه اینکه بهترین سریال‌های خارجی برای ما اغلب پلیسی و جنایی بودند. آلمانی‌ها هم سهم داشتند: «کمیسر رکس»، «درک»، «هشدار برای کبرا یازده»، به جز اینها یک خاطره مشترک هم از پخش نشدن یک سریال محبوب قبل انقلابی داریم و احتمالاً شنیده‌اید. سریال